



## «شاهنامه» ای ترین شعر غنایی

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد  
میان رشته ای :: پیک نور :: پاییز 1386 - شماره 19  
از 12 تا 19

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/335950>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی  
تاریخ دانلود : 12/10/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فونین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

## «شاهنامه» ای‌ترین شعر غنایی

سجاد آیدنلو\*

منابع موجود، ظاهراً سنایی نخستین کسی است که شخصیتها و داستانهای شاهنامه‌ای را برای بیان مقاصد حکمی و عرفانی به کار گرفته و پس از وی این نوع استفاده از حماسه ملی ایران در آثار نظم و نثر رایج شده است.<sup>۱</sup> اما در ساحت دیگر این نوع ادبی، یعنی شعر عاشقانه زمینی (مجازی)، هنوز جای پژوهشی تاریخی، دقیق و جامع کم و کیف اثرپذیری از عناصر و اشارات شاهنامه‌ای خالی است و تنها می‌توان شواهدی پراکنده از شاعران گوناگون را برای نشان دادن کلیت این ارتباط و تأثیر ذکر کرد. برای نمونه:

\*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان و بورسیه دانشگاه پیام‌نور ارومیه.

۱. برای کسب اطلاع بیشتر درخصوص این موضوع نک: امیر معزی، محمد علی، «نکاتی چند دربارهٔ تعبیر عرفانی شاهنامه»، *تن پهلوان و روان خردمند*، به کوشش شاهرخ مسکوب، طرح نو، تهران ۱۳۷۴: ۹۴-۱۰۲؛ پورجوادی، نصرالله، «روحانیت کیخسرو در شاهنامه و در سنت اشراقی»، *اشراق و عرفان (مقاله‌ها و نقدها)*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۰: ۶۳-۸۲؛ پور نامداریان، تقی، *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۵: ۱۸۵-۲۰۸؛ جهان‌بخش، جویا، «تفسیر و تأویل عرفانی شاهنامه»، *خرد جاودان (جشن‌نامه استاد سید جلال‌الدین آشتیانی)*، به کوشش علی‌اصغر محمد خانی-حسن سید عرب، نشر و پژوهش فرزانه روز، تهران ۱۳۷۷: ۱۵۱-۱۶۴؛ کرین، هانری، *بن‌ماه‌های آیین زرتشت در اندیشهٔ سهروردی*، ترجمه محمود بهروز، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۴.

چکیده: یکی از قلمروهای مهم نفوذ و تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران، «ادب غنایی»، به ویژه شاخهٔ عاشقانه (زمینی) آن است. در این حوزه - در حدود جستجوهای نگارنده - مسطّ نه‌بندی ویژهٔ مراسم «سخنوری» که ظاهراً سرودهٔ میرزا عبدالله شکوهی است، به دلیل کثرت و تنوع اشارات حماسی-اساطیری، اصطلاحاً «شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی ادب فارسی در موضوع مخاطبه و توصیف معشوق است.

تلمیحات شاهنامه‌ای این شعر برگرفته از سه منبع شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی پیرو شاهنامه و گزارشهای نقالی و مردمی از داستانهای شاهنامه است و در تصویرهای برساختهٔ شکوهی نوآوری‌هایی نیز دیده می‌شود.

سیمای معشوق جنگجو و ستیهندهٔ شاعر در این شعر یادآور بانوگشسپ، دختر پهلوان و زیباروی رستم است و شکوهی، بسان مدیحه‌سرایان، گاهی او را از یلان و شهریاران شاهنامه برتر دانسته است.

کلیدواژه: تاریخ ادبیات ایران، شاهنامه، شعر غنایی، معشوق، میرزا عبدالله شکوهی.

شاهنامه در انواع ادبی فارسی تأثیرات و بازتابهای گوناگونی دارد. در شاخهٔ عرفانی شعر غنایی، طبق اسناد و

بودند که صرفاً اشعاری- بیشتر در قالب مسمط - برای اجرا در این مراسم می‌سرودند و مسمط مورد بحث در این مقاله نیز از آنهاست. این مسمط را نخستین بار شادروان دکتر محجوب در مقاله‌ی مربوط به «سخنوری» در دوره‌ی نهم مجله‌ی سخن (شماره‌ی ۷، ص ۶۳۴) به عنوان یکی از بهترین نمونه‌ی شعرهای آغاز سخن در این مراسم معرفی کرده و متن کامل آن را آورده است:<sup>۲</sup>

بت هوشنگ چنگ و سخت قلب و سست پیمانم  
گهی گویی که گورنگم گهی گویی که بلیانم  
چو با چهر منوچهری فرس راندی به میدانم  
گرفت افراسیاب ترک چشمیت کشور جانم  
چو بیژن در درون چاه، غم دارد به زندانم

حسام طورک از ابروت بر رسته است پنداری  
به پشت اثرط و شم بنده پست است پنداری  
کمان ابرو خدنگت بر سر شست است پنداری  
به مستی چشم مستت تور بدمست است پنداری

که هشیاری نداند می‌زند هر دم به پیکانم  
ز میدان تهمتن گو زند زلف چو چوگانم  
نیارد توس زرین کفش تاب روز میدانم  
گریزد صد چو قارن روز کین در گاه جولانم  
خدنگ رستمی خورد اشکبوس دل ز مرگانم

چو اسفندارخون دل روان باشد ز چشمانم  
چو سهراب از بی کشتی نهادم روی در میدان  
که تا گیرم گریبان وصال تانی دستان  
ز بس بنمود فتانی رقیب شوم چون پیران  
تهیگاه مرا بشکافتی با خنجر مرگان  
به خون ریزی تو دستانی و من هم پور دستانم

گویی کمند رستم گشت آن کمند زلف  
کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر  
(دقیقی، ۱۳۶۸: ۱۱۷)

در شکنج سر زلف تو دریغاد دل من  
که گرفتار دو مار است بدین ضحاک  
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۷۷)

گیسو کمند رستم و ابرو حسام سام  
مژگان خدنگ آرش و قد رمح قارنا  
(قآنی، ۱۳۳۶: ۴۳)

زره رستم است زلفش و، دل  
همچو خود سفندیار بود  
(همو، ۱۸۸)

ای هر دو لب سرختر از پهلوی سهراب  
آن دم که برو خنجر زد رستم دستان  
(همو، ۱۸۵۷)

غیر از این موارد، نمونه‌های فراوان دیگری در سخن این شاعران و سراینده‌گان دیگر وجود دارد که در آنها از تلمیحات شاهنامه‌ای برای تصویر و توصیف معشوق انسانی استفاده شده است و در بیشتر آنها تعداد ابیات متوالی مربوط به این گونه تصویرسازی و بسامد اشارات شاهنامه‌ای بسیار اندک یا، دست بالا، متوسط است؛ از این روی، تا جایی که نگارنده بررسی کرده، مسمطی را که ویژه‌ی آیین سخنوری بوده است، احتمالاً، باید شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی ادب فارسی در موضوع مخاطبه و توصیف معشوق زمینی دانست.

«سخنوری» مراسم خاصی بوده که از دوره‌ی صفوی تا حدود سال ۱۳۰۰ هجری از شب نخست ماه رمضان تا پایان این ماه در قهوه‌خانه‌ها برپا می‌شد و در آن، دو نفر سخنور- یا به اصطلاح خودشان خواننده - برای غلبه بر دیگری اشعاری می‌خواندند و پرسش و پاسخهای متداول را براساس آداب و ترتیب این مراسم به شعر برگزار می‌کردند (در این باب، نک: محجوب، ۱۳۳۷: ۵۳۵-۵۳۰، ۶۳۷-۶۳۱، ۷۸۶-۷۷۹: افشاری، ۱۳۷۷: ۱۵۲-۱۴۲).

به سبب اهمیت و رواج این آیین رضوانی، شاعرانی

۲. محجوب، به دلیل موضوع گفتار خویش، غیر از توضیحی کوتاه در باب زمان و جای استفاده از این مسمط در طی مراسم سخنوری و ذکر متن کامل آن، به بحث دیگری، به‌ویژه، از منظر موضوع این مقاله، نپرداخته است.

نوشتهٔ محبوب (ص ۷۸۴) مغازهٔ وی در چهارراه سیدعلی (تهران) قرار داشته و از نامدارترین شاعران سروده‌های سخنوری شمرده می‌شده است.

نگارنده بیش از این آگاهی دیگری ندارد<sup>۳</sup> و نمی‌داند که آیا وی همان میرزا عبدالله شکوهی تهرانی (۱۲۳۹-۱۳۰۹) است که دیوانش در ذیحجهٔ (۱۴۰۰ قمری)، به اهتمام حاج علی‌اصغر شعبی و مقدمهٔ حسین عمادزاده چاپ شده است یا خیر؟ (نک: غفوری ساداتیه، ۱۳۸۱: ۵۷۹/۲)؛ اما، به قرینهٔ شغل وی، احتمال می‌دهد که از شعرای معاصر و مربوط به سالهای ۱۳۰۰ هجری بوده است.

حرفهٔ شکوهی و، از سوی دیگر، تلمیحات خیره‌کنندهٔ شاهنامه‌ای در سخن او و ظرافت برخی تصویرها و مصراعهای آن یادآور شعرای پیشه‌ور عصر صفوی-در تاریخ شعر فارسی- است که از بعضی از آنها مضمونها و ابیات لطیفی به یادگار مانده و نشان‌دهندهٔ نفوذ و تأثیر شعر در طبقات میانی و پایین جامعهٔ ایران است (برای این موضوع، نک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۲: ۵۰-۵۲).

تلمیحات شاهنامه‌ای این مسط سه نوع است: ۱. اشارات مربوط به متن شاهنامه؛ ۲. تلمیحات مرتبط با ادب حماسی (منظومه‌های پیرو شاهنامه)؛ ۳. توجهات مبتنی بر روایات نقلی و مردمی از داستانهای شاهنامه، نامها و داستانهای مانند هوشنگ، منوچهر، افراسیاب، گرفتاری بیژن در چاه، تهمتن، توس زرین کفش، قارن، نبرد رستم و اشکبوس، چشم اسفندیار، کشته‌شدن سهراب به دست رستم‌دستان، سام، نریمان، زال، هفتخان رستم، توران، گرفتن رستم خاقان را، فرامرز، جاماسپ، لهراسپ، گشتاسپ، خون سیاوش، گیو، گودرز و کشته شدن ایرج به دست سلم و تور از دسته نخست است.

گورنگ (فرمانروای زابل)، تور (پسر جمشید از دختر گورنگ)، طورک/گ (نوهٔ تور)، شم (پسر طورک) و اثرط

زدل سختی ندیدم چون تو شوخ سست پیمانی  
به خون ریزی و چالاکي چو ترکان سمنگانی  
جهان‌گیری، جهان‌بخشی، جهان‌داری، جهان‌بانی  
نژاد از سام داری یسا که فرزند نریمانی

که می‌گیری و می‌بندی به تار زلف پیچانم  
چو پور زال اندر هفت خان در لشکر توران  
ز زلف چون کمند خویش بندی گردن خاقان  
کشانی پیل خاقان را به گرد خویش در میدان  
نمی‌دانم فرامرزی یلی یا رستم‌دستان  
که جعد پیچ پیچت می‌کشد مانند خاقانم

به مکتب‌خانه عشقت سبق خوان است جاماسب  
نیارد تاب تیغ ابروی تو لهراسب  
گریزد از دم تیر نگاهت صد چو گشتاسب  
به مغناطیس عشقت اوفتاده دل چو گرشاسب

یقین دارم خلاصی از کمند عشق توانم

جوانسا، بند پیران را نما آویزه گوشت  
چرا پیمان دوشین تسو گردیده فراموش  
حیات جاودان بخشد لب چون چشمه نوشت  
هلاکم کرد لعل سرخ چون خون سیاوش

که از سودای عشقت شهره در ایران و تورانم

بسان گیو بن گودرز بهر قتل عشاقان  
مکش تیغ جفا، جولان میاور رخس در میدان  
سپاه ناز بس باشد برای عاشق حیران  
شکوهی ایرج و تو سلم و توری ای شه خوبان

مکش در خانهات ای سنگ‌دل من بر تو مهمانم

چنان‌که از بند پایانی مسط برمی‌آید نام یا  
تخلص سراینده «شکوهی» بوده و به احتمال، او همان  
میرزا عبدالله شکوهی، نقاش ساختمان، است که به

۳. محبوب در باب شاعران ویژهٔ مراسم سخنوری نوشته است: «با کمال تأسف در هیچ تذکره‌ای نام و نشانی از آنان نیست و تنها نام آنان را بی ذکر هیچ‌گونه ترجمه‌حالی در صدر شعرهایی که سروده‌اند در مطایر بیاضهای سخنوری می‌توان یافت (۱۳۳۷: ۷۸۳).

۱۳۷۷؛ انجوی شیرازی، ۱۳۶۹) و به قرینه این نام و پیش از آن، «جهانگیر» چنین به نظر می‌رسد که «جهان‌دار» و «جهان‌بان» نیز در همان مصراع از دیگر پهلوانان رستم نژادی هستند که پس از شاهنامه بر شمار یلان سیستان افزوده شده‌اند، به ویژه که در مصراع چهارم شاعر از نژاد سام و فرزند نریمان هم یاد کرده است.

نگارنده تا آنجا که در روایات نقلی و عامیانه از شاهنامه جستجو کرده، این دو ترکیب را به صورت اسم خاص ندیده است؛ اما، با توجه به حضور پهلوانان نوظهور گرشاسبی در سنت شفاهی و مردمی،<sup>۶</sup> این احتمال را نمی‌توان نادیده انگاشت که شکوهی چنین نامهایی را از راویان و نقالان عصر خویش شنیده باشد؛ خصوصاً که او، به استناد نمونه‌هایی که ذکر شد، آشنایی خود را با این گونه داستانها نشان داده است.

شکوهی با بهره‌گیری از جزئیات داستان رستم و سهراب، در بند چهارم مضمونی پرداخته که در مصراع آخر آن دچار «اشتباه در تلمیح»<sup>۷</sup> شده است؛ بدین صورت که برای رستم عنوان «دستان» را به کار برده و سهراب را «پوردستان» نامیده است: «به خون‌ریزی تو دستانی و من هم پوردستانم» در حالی که دستان در شاهنامه لقب زال است و طبعاً پوردستان هم رستم خواهد بود. با اشرافی که او در این مسمط بر شاهنامه و ادب حماسی ایران (در هر دو حوزه رسمی و عامیانه) از خود بروز داده است شاید این مسامحه در تعبیر به ضرورت وزن و قافیه بوده باشد.<sup>۸</sup> در

(پسرشم و پدرگرشاسب) نام نیاکان گرشاسب در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی است (نک: اسدی طوسی ۱۳۱۷: ۲۱-۴۹).

در بند هفتم، مصراع «به مغناطیس عشقت اوفتاده دل چو گرشاسب» ظاهراً ناظر است بر داستان کوه آهن ربا و گذشتن گرشاسب به تدبیر یکی از فرزندان ایران از آن در گرشاسب‌نامه (۲۷۶، ۲۷۵)؛ و جهانگیر در آغاز مصراع سوم بند پنجم، نام یکی از فرزندان پهلوان رستم است که منظومه‌ای ویژه و به نام او نیز سروده شده است.<sup>۹</sup>

از تلمیحات نوع سوم، «بلیان» مذکور در بند نخست، در یکی از داستانهای مردمی شاهنامه (نک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳ / ۱۸) و نیز طومارهای نقلی (نک: سعیدی و هاشمی ۱۳۸۱: ۲۵ / ۱) نام پسر برومند تهمورث دیو بند است.<sup>۱۰</sup> و چون این نام در مسمط شکوهی در کنار «هوشنگ» و «گورنگ» آمده، به احتمال بسیار، منظور همان شخصیت است؛ زیرا وی در ذکر نامها و اشارات شاهنامه‌ای در هر بند از مسمط خویش عموماً نوعی مناسبت و تقارن زمانی را نیز بین آنها- از نظر ترتیب حضور اشخاص و وقوع رویدادها در روند تاریخ ملی ایران- رعایت کرده است (مثلاً: تور، طورک، شم و اثرط در بند دوم).

در گزارش فردوسی از داستان رستم و سهراب، «پیران» هیچ نقشی ندارد و لذا اشاره به فتنه‌انگیزی وی در رویارویی پدر و پسر (بند چهارم) شاید برگرفته از طومارهای نقلی باشد که در آنجا سهراب به چاره‌گری پیران به نبرد ایرانیان و رستم می‌رود و سرانجام نیز به دست پدر کشته می‌شود (نک: زریری، ۱۳۶۹: ۳۵۵-۳۳۳، سعیدی و هاشمی ۱۳۸۱: ۴۶۶ / ۱).

دور نیست که «ترکان سمنگانی» در مصراع دوم بند پنجم، نیز از چنین روایاتی استفاده شده باشد زیرا، برای نمونه، در گزارش نقلی مرحوم مرشد عباس زریری از داستان رستم و سهراب، بر خلاف اشاره بسیار کوتاه و گذرای شاهنامه، «سمنگانیان» نقش و حضور نمایانتری دارند و به همراه سهراب به ایران می‌تازند.

جهان‌بخش (بنده، مصراع ۳) نام پسر فرامرز در طومار جامع نقالان و روایات مردمی است (نک: افشاری و مدانی

۴. نک: جهانگیرنامه، سروده قاسم مداح، به کوشش دکتر سید ضیال‌الدین سجادی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل، تهران ۱۳۸۰.

۵. در منابع مهم اسلامی در میان فرزندان تهمورث چنین نامی دیده نمی‌شود و برهان قاطع (ج ۱/ ۳۰۲)، «بلیان» را نام دیگر خضر پیامبر دانسته است. همین توضیح بدون هیچ شاهدی در لغت‌نامه دهخدا نیز تکرار شده است.

۶. در باب یلان نوحاسته رستم‌نژاد در روایات عامیانه ایرانی می‌توان به داراب‌نامه مولانا محمد بی‌غمی و اسکندرنامه هفت جلدی نقالان مراجعه کرد و با نامهای جدیدی چون: پیل‌زور، فرخ‌زاد، بهزاد، هروم، گیسبا بانو از فرزندان و فرزندزادگان رستم رویه‌رو شد.

۷. «اشتباه در تلمیح» نک: شمیسا، سیروس: فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸: ۳۱-۲۷ پیشگفتار.

۸. مشابه این لغزش در غزلان‌نامه منظوم هم آمده که لقب «دستان» را به سام، پدر زال، نسبت داده است (نک: نوری اژدری، ۱۳۸۱: ۱۳۶ / ۲۹۶۰).

و وجه تسمیه و معنای عامیانه این نام یعنی «بهشت‌روی» (نک: تیریزی، ۱۳۶۱: ۴ / ۲۰۴۷) ساخته است اما به احتمال بسیار، خوش‌آوایی ترکیب و، به اصطلاح، «جادوی مجاورت» (نک: شفیع کدکنی، ۱۳۷۷: ۳۶-۱۶) سبب هم‌نشینی «هوشنگ» در کنار «چنگ» و «منوچهر» با «چهر» شده است و اینگونه، کاربرد موسیقایی (واج آرای و جناس مبتنی بر نامهای شاهنامه‌ای) در شعر گذشتگان هم سابقه دارد؛ چنان‌که مثلاً در این ابیات می‌بینیم:

ایا به جام جم و سهم سام و زهره زال

ایا به چهر منوچهر و فر فریدون

(قطران، ۱۳۶۲: ۲۸۰)

ایا به فر فریدون و سان و سیرت سام

ایا به چهر منوچهر و قوت قارن

(امیرمعزی، ۱۳۶۲: ۶۰۴)

در تصویرهای شاهنامه‌ای شکوهی از اندامهای معشوق، تشبیهات اضافی‌ای چون «افراسیاب ترک‌چشمانت» و «اشکبوس دل» که در آنها شخصیت حماسی - اساطیری در مقام شبه‌به قرار گرفته، نوعی نوآوری بلاغی در حوزه تشبیهات بلیغ شعر غنایی است که همانند آن در ترکیبات سیاوش عقل معاد، فرنگیس شهوت، افراسیاب نفس، گرسیوز حسد در قطعه‌ای منسوب به مولوی در آتشکده آذر نیز دیده می‌شود (نک: آذریگدلی، ۱۳۳۷: ۳۱۷) که طی آن تأویلی عرفانی از داستان سیاوش ارائه شده است<sup>۹</sup>، قائلانی هم تشبیهاتی از این نوع را برای وصف فرا رسیدن بهار به کار گرفته که ابیات آن در پایان این مقاله آمده است.

سیمایی که شکوهی در این مسمط از بت زیباروی

مصراع پنجم بند سوم نیز صورت «اسفندار» برای «اسفندیار» وجهی است که در میان تحولات گوناگون این نام دیده می‌شود (نک: ظاهری عبدوند، ۱۳۷۶: ۹).

تلمیحات شاهنامه‌ای در این مسمط یا برای مضمون‌سازی به کار رفته و در مرکز مضامین هر بند قرار دارد، مانند «ز میدان تهمتن گو زند زلف چو چوگانان / نیارد توس زرین کفش تاب روز میدانت»؛ یا اینکه کاربرد تصویری دارد و شاعر محور تصاویر خویش را بر این اساس نهاده است. «خدنگ رستمی خورد اشکبوس دل ز مژگانان». شکوهی، بسان شاعران پیش از خود مانند قائلانی، با استفاده از اشارات شاهنامه‌ای، تصویرهایی (مشبه و شبه‌به) تازه برای اجزا و اعضای معشوق ساخته است که آنها را می‌توان بر فرهنگ تشبیهات و استعارات شعر فارسی برای وصف اندامهای معشوق - که نمونه‌ای از آنها در انیس‌العشاق شرف‌الدین رامی گردآوری شده است - اضافه کرد: دست ← چنگ هوشنگ؛ چهره ← چهر منوچهر؛ چشم ← افراسیاب؛ ابرو ← حسام طورک؛ چشم مست ← تور؛ مژگان ← خدنگ رستم؛ لعل (لب) ← خون سیاوش.

در میان این تشبیهات هر چند درباره دو ترکیب «هوشنگ چنگ» و «چهر منوچهری» می‌توان وجه شبه‌هایی از شاهنامه یافت و گفت که شاعر در تشبیه دست معشوق خویش به «چنگ هوشنگ» فر و زور کیانی این شهریار پیشدادی را در داستان الحاقی «کشف آتش» در نظر داشته و متوجه بیهایی از این نوع بوده است:

نگه کرد هوشنگ با هوش (با فر) و سنگ

گرفت یکی سنگ و شد نیز چنگ

به زور کیانی رهانید دست

جهان سوز مار از جهان جوی رست

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۹/۳۰ و ۱۰ حاشیه)

و «چهر منوچهر» را نیز بر پایه این بیت:

می روشن آمد ز پرمایه جام

مناچهره دارد منوچهر نام

(همان، ۱۲۶ / ۵۹۰)

۹. برای بحثی نسبتاً جامع و سودمند در این باب، نک: حجتی، حمیده، «اندام عاشق و معشوق در ادب فارسی»، فرهنگنامه ادبی فارسی (فانشنامه ادب فارسی، ج ۲)، به سرپرستی حسن انوشه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶: ۱۳۴-۱۶۲.

۱۰. در کلیات شمس به تصحیح مرحوم استاد فروزانفر چنین قطعه‌ای نیامده است. پیش‌تر از این قطعه عطار هم در الهی‌نامه ترکیباتی مانند «افراسیاب نفس» و «کیخسرو روح» را به کار برده است (نک: عطار، ۱۳۵۱: ۷۶).

قارن و توس و گشتاسپ در برابر او درمی‌مانند. بر این اساس و با توجه به آشنایی گسترده شکوهی با ظرایف ادب حماسی ایران، این حدس چندان نامحتمل نمی‌نماید که علاوه بر سنت ادبی پیش‌گفته، شاید بانوگشسپ نیز الگوی ذهنی شاعر در توصیف و ترسیم معشوق جفاکار وی بوده است.

در قصاید مدحی ادب فارسی رسم متداولی است که شعرا ممدوح سیاسی یا مذهبی خویش را بر شخصیت‌های شاهنامه‌ای ترجیح می‌دهند و این سنت ستایشی در بسیاری از قصایدی که در وصف پادشاهی خودکامه- و به ویژه غیر ایرانی (مانند غزنویان و سلاجقه)- است، به خوارداشت کسان شاهنامه و اصطلاحاً «ترک ادب ملی و قومی» نیز انجامیده است (دراین‌باب، نک: مولایی، ۱۳۷۹: ۱۵۸-۱۲۹).

در مسمط غنایی مورد بحث، شکوهی با تعبیراتی چون «به پیشت اثرط و شم بنده پست است پنداری»، «نیارد توس زرین کفش تاب روز میدانت»، «به مکتب‌خانه عشقت سبق خوان است جاماسب»، «گریزد از دم تیر نگاهت صد چو گشتاسپ»، معشوق بانوگشسپ مانند خویش را برتر از یلان و شهریاران شاهنامه‌ای جلوه داده است که چون در موضوع و منظوری غیر از آنچه در قصاید مدحی می‌بینیم صورت گرفته است، به نوعی هنجارشکنی و سابقه آن در ادب غنایی فارسی (حوزه شعر عاشقانه و توصیف معاشیق زمینی) نیازمند بررسی است.

شکوهی در کنار کثرت و تنوع تلمیحات شاهنامه‌ای، ظاهراً، در این مسمط به دو بیت از فردوسی نیز اشاره باریکی کرده است. وی در بند پایانی شعر پس از تلمیح به داستان کشته شدن ایرج به دست برادرانش، در مصراع پنجم گفته است: «مکش در خانه‌ات ای سنگ دل من بر تو مهمانم» که در اینجا دو واژه «مکش» و «سنگ دل» یادآور دو بیت شاهنامه دقیقاً در بخش کشته شدن ایرج است و، به احتمال، شکوهی به مناسبت اشاره به این داستان، آن دو بیت را هم در نظر داشته است:

مکش مرا کت سرانجام کار

خویش ترسیم کرده، معشوقی است ستهنده و خون‌ریز که با سپاه ناز و تیغ جفا کمر به قتل عشاق بسته، با کمان ابرو دل عاشق را نشانه خدنگ مژگان کرده و به کمند زلفش او را گرفتار کرده است.

چنین هیئت جنگاوری از معشوق که بازمانده عشق‌بازی با غلامان ترک و سپاهی در قرن‌های چهارم و پنجم (نک: شفیع‌کدکی، ۱۳۷۸: ۳۰۴-۳۲۶) و شاید بازتاب ناخودآگاه ویژگی‌های رزمی و دلاورانه ایزد بانوی آبها، آناهیتا، در ذهن و زبان شاعران ایرانی است (نک: مظفری، ۱۳۸۱: ۹۵، ۹۶) در اشعار غنایی به یک سنت ادبی تبدیل شده و در این مسمط نیز نمود یافته است؛ اما معشوق ادبی و سستی شکوهی، افزون بر حالت سپاهی‌گری و در عین زیبارویی، پهلوانی است هوشنگ‌چنگ که فرس به میدان می‌راند و گوی از رستم می‌ریاید، توس و قارن تاب آوردگاه او را ندارند، خون‌ریز و چالاک و گویی از نژاد سام نریمان است، گردن خاقان را می‌بندد و پیل او را در میدان می‌گرداند و لهراسپ و گشتاسپ از برابر او می‌گریزند و ...

با تأمل دقیق در اینگونه توصیفات از زیباروی مسمط، در ذهن خواننده آشنا با ادب حماسی ایران چهره‌ای از بانوگشسپ، دختر پهلوان رستم، متصور می‌شود که:

بلای جهان بود بالای او  
متاع جهان بود کالای او  
چنان‌چون به خویش هم‌تا نبود  
به مردیش مانند پیدا نبود  
سلحشور و شیر افکن اندر نبرد  
نبد کس به میدان مردیش مرد  
اگر کوه بودی هم‌اورد اوی  
نماندی به روی زمین گرد اوی

(بانوگشسپ نامه، ص ۶۰)

پهلوان- بانویی که همچون مخاطب مسمط بت‌رو و شاه خوبان است، سخت قلب است و عاشقان و خواستگاران خویش را به دو نیم می‌کند یا می‌گریزند، نژاد از سام دارد و فرزند نریمان است و صد پهلوان چون

می‌بینیم- در شعر شاعران پیش از شکوهی نیز وجود دارد. برای نمونه انوری در قطعه‌ای به نام «در طلب شراب» با استفاده از چندین اشاره مبتنی بر شاهنامه از مخاطب خویش باده خواسته است:

خواجه اسفندیار می‌دانی  
که به رنجم ز چرخ روین تن  
من نه سهرابم و ولی با من  
رستمی می‌کند مه بهممن  
خرد زال را پرسیدم  
حالم را چه حیلست و چه فن  
گفت افراسیاب وقت شوی  
گر به دست آوری از آن دو سه من  
باده ای چون دم سیاوشان  
سرخ، نه تیره چون چه بیژن  
گر فرستی تویی فریدونم  
ور نه روزی نمود بالله من  
همجو ضحاک ناگهان بیچم  
مارهای هجات بر گردن

(انوری، ۱۳۶۴: ۲/۷۰۴)

قآنی هم در تغزل قصیده‌ای، برای توصیف آغاز بهار به چنین تفننی دست زده است:<sup>۱۱</sup>

رستم عید از برای چشم کاووس بهار  
نوش دارو از دل دیو خزان می‌آورد  
یا منوچهر صبا زی آفریدون ربیع  
فتح نامه سلم دی از خاوران می‌آورد  
بهر دفع بیوراسب دی، گلستان کاوه را  
از گل سوری درفش کاویان می‌آورد

۱۱. این بیت فقط در بعضی چاپهای شاهنامه، مانند چاپ سنگی بمبئی (۱۲۷۶ قمری) و چاپ دکتر دبیرستانی آمده است و در تصحیح دکتر خالقی مطلق و نسخه بدل‌های آن و نیز چاپهای مسکو، آقای جیحونی و ژول مول در محل مربوط دیده نمی‌شود.

۱۲. قآنی دو بار دیگر نیز از التزام تلمیحات شاهنامه‌ای بهره گرفته است. نخست در قصیده ستایش شاهزاده فریدون که تقریباً در همه ابیات آن به مناسبت نام ممدوح (فریدون) به اجزا و عناصر گوناگون داستان فریدون و ضحاک اشاره کرده است (نک: دیوان: ۳۳۴-۳۳۲)؛ و دیگر در تشبیهی که موضوع آن برآمدن آفتاب و پایان یافتن شب است و در سیزده بیت پیوسته، تلمیحات متعدد شاهنامه‌ای را آورده است (نک: دیوان: ۶۶۰).

بیچاند از خون من کردگار

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۱۲۰/۴۹۹)

سیاه اندرون باشد و سنگ دل

که خواهد که موری شود تنگ دل<sup>۱۲</sup>

اگر این اشارات دقیق را بپذیریم، با تسامحی ولو خیال پردازانه، می‌توان گمان کرد که شاید در بند ۶ که در پی تلمیح به داستان رستم و خاقان چین گفته است: «کشانی پیل خاقان را به گرد خویش در میدان» از لفظ «کشانی» متوجه «کشانی: کوشانی» و به تبع آن اشکبوس و کاموس کشانی در همان بخش از شاهنامه بوده است و در بند هشتم که می‌گوید: «... هلاکم کرد لعل سرخ چون خون سیاووش / که از سودای عشقت شهره در ایران و تورانم» چه بسا به قرینه سیاوش و ذکر واژه «عشق» از مشابهت نوشتاری «سودا»، «سودابه» و عشق سوزان او به سیاوش را تداعی کرده باشد.

اهل فن نیک می‌دانند که این گونه بازهای زبانی هنرمندانه بیشتر در غزلیات حافظ قابل طرح و بررسی است ولی وسعت آشنایی شاعر این مسط با عناصر شاهنامه‌ای، دست‌آویزی است که حداقل در محدوده چنین تلمیحات و اشاراتی، کاربرد این ظرایف را از وی چندان غریب و ناممکن نپنداریم.

بسامد و تنوع بسیار زیاد تلمیحات شاهنامه‌ای در این مسط که آن را احتمالاً «شاهنامه‌ای»ترین شعر غنایی در توصیف معشوق انسانی کرده، برخاسته از تکلف و تصنع عمدی شاعر است که شعر را به منظوری خاص (افتتاح کلام در مراسم سخنوری و اظهار توانایی سخنور/ خواننده در برابر حریف) سروده است ولی، با این همه، بعضی تصویرها، مصراعها و ابیات آن خوش‌نشسته و تا حدودی دل‌پسند و زیباست، از جمله: «گرفت افراسیاب ترک چشمت کشور جانم» و «خدننگ رستمی خورد اشکبوس دل ز مژگان».

این نکته را هم باید یادآوری کرد که اعناتهایی این چنین در توالی و تکرار تلمیحات شاهنامه‌ای- البته به منظوری غیر از مخاطبه معشوق که در این مسط



دقیقی (۱۳۳۸)، دیوان، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، انتشارات اساطیر، تهران؛  
 زویوی، مرشد عباس [نقد و نگارش] (۱۳۶۹)، داستان رستم و سهراب، به کوشش  
 دکتر جلیل دوستخواه، انتشارات توس، تهران؛

کلیات سعدی (۱۳۷۵)، بر اساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی و مقابله  
 با دو نسخه معتبر دیگر، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، تهران؛  
 سعیدی، سیدمصطفی و هاشمی، حاج احمد (۱۳۸۱)، طومار شاهنامه فردوسی،  
 انتشارات خوش‌نگار، تهران؛

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷)، «جادوی مجاورت»، بخارا، مرداد و شهریور؛  
 \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، صور خیال در شعر فارسی، نشر آگه، چاپ هفتم، تهران؛  
 \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت‌الله  
 اصیل، نشر نی، چاپ دوم، تهران؛

ظاهری عبدوند، آمنه (۱۳۶۱)، اسفندیار و روین تنی، انتشارات مهزیار، اهواز؛  
 عطار (۱۳۵۱)، الهی‌نامه، تصحیح فؤاد روحانی، انتشارات زوار، تهران؛  
 غفوری ساداتیه، مهدی (۱۳۸۱)، فرهنگ کتاب‌شناسی شاعران، انتشارات نوید، شیراز؛  
 فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، شاهنامه، تصحیح و توضیح ملک‌الشعرا بهار، به  
 کوشش علی میرانصاری، انتشارات اشاد، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۱)، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی، چاپ  
 سوم، تهران؛  
 \_\_\_\_\_ (۱۳۳۸)، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، دفتر  
 یکم، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۳۳)، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات  
 سخن، چاپ چهارم، تهران؛  
 \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، (بر اساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر  
 قطره، چاپ دوم، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، تصحیح مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان؛  
 قآنی (۱۳۳۶)، دیوان، تصحیح محمدجعفر محجوب، انتشارات امیرکبیر، تهران؛  
 قطران (۱۳۶۲)، دیوان (از روی نسخه محمد نجوانی)، دنیای کتاب، تهران؛  
 محجوب، محمد جعفر (۱۳۳۷)، «سخنوری»، سخن، شماره ۸-۶، شهریور-آذر؛  
 مظفری، علی‌رضا (۱۳۸۱)، «فرضیه‌های درباره‌ی همانندیه‌های اناهیتا و معشوق شاعران  
 ایرانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۳۶ و  
 ۱۳۷، بهار و تابستان؛

منوچهرخان حکیم (۱۳۸۳)، اسکندر و عبارات (تلخیص از کلیات هفت جلدی  
 اسکندرنامه تقالی)، گزینش و ویرایش علی رضا ذکاوتی قراگزلو، نشر نی، تهران؛  
 مولایی، محمد سرور (۱۳۷۹)، این که در شهنامه‌ها آورده‌اند، ز دفتر نبشته گه  
 باستان، مرکز خراسان‌شناسی، مشهد؛

نوری آزدی (۱۳۸۱)، غازان‌نامه، به کوشش دکتر محمود مدبری، بنیاد موقوفات  
 دکتر محمود افشار، تهران. ■

رستم اردیبهشتی مزده نزد توس عید  
 از هلاک اشکبوس مهرگان می‌آورد  
 بهر ناورد فرامرز خریف، اینک سپهر  
 از کمان بهمنی تیر و کمان می‌آورد  
 یا پیام کشتن دارای دی را باد صبح  
 در بر اسکندر صاحب قران می‌آورد  
 یا شماساس خزان را قارن اردیبهشت  
 دستگیر از نیزه آتش فشان می‌آورد  
 یا نوید قتل کرم هفتواد دی، نسیم  
 در چمن چون اردشیر بابکان می‌آورد  
 یا گروهی فصل دی را بر فراز تل خاک  
 گیو فروردین به‌خواری مو کشان می‌آورد  
 خواهران لاله و گل را ز هفت اندام خاک  
 همچو روین تن ز راه هفت‌خان می‌آورد

(قآنی، ۱۳۳۶: ۱۴۶)

در فرهنگ مفصل تشبیهات شعر غنایی (در بخش توصیف  
 طبیعت) این ترکیبات تازه نیز قابل بحث است.

#### منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی یک (۱۳۳۷)، آتشکده آذر، به کوشش دکتر سید جعفر  
 شهیدی، مؤسسه نشر کتاب، تهران؛  
 اسدی طوسی (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، تصحیح حبیب یغمایی، کتابخانه بروخیم، تهران؛  
 انشاری، مهراں (۱۳۷۴)، «فرقه عجم و سخنوری»، فصلنامه هستی؛  
 انشاری، مهراں و مهدی ملاینی (۱۳۷۷)، هفت لشکر (طومار جامع تقلان)، پژوهشگاه  
 علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛  
 امیر معزی (۱۳۶۲)، دیوان، مقدمه و تصحیح ناصر هیری، نشر مرزبان، تهران؛  
 انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹)، فردوسی‌نامه، انتشارات علمی، چاپ سوم،  
 تهران؛  
 انوری (۱۳۶۴)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس‌رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی،  
 چاپ دوم، تهران؛  
 بی‌غمی، مولانا محمد (۱۳۴۱)، داراب‌نامه، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، بنگاه  
 ترجمه و نشر کتاب، تهران؛  
 بانوگشسپ‌نامه (۱۳۸۲)، تصحیح دکتر روح انگیز کراچی، پژوهشگاه علوم انسانی و  
 مطالعات فرهنگی، تهران؛  
 تیریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۶۱)، برهان قاطع، به اهتمام و حواشی دکتر  
 محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران؛